



شصتم و هفتادم

«شصتم و هشتم ، هفتادم افتادم»

«ز بعد هفتاد ، به برفی افتاد ، بحق این پیر ، بقدا این تبر»

در شمال شهر یاسوج که امروز مرکز استانداری کهگیلویه و بویراحمدی است ، پهلای آبادی مریون ، بنامه حدود یک کیلومتر و نیم در درون دره مریون (مهریون) ، زیارتگاهی بنام شازده حسن واقع است و درست روبروی این زیارتگاه در آن طرف دره و بدست راست آن رشته کوهی کوتاه قرار داده از رشته‌های شمالی - جنوبی زردکوه بختیاری و در دامنه‌های قالی دنا ، مانند بازوئی از آن جدا شده و دیواری بسرکنار دره مریون ساخته و پراز درختان بلوط است. چند ده گامی به خط الراس این کوه مانده ، چشمه‌ای وجود دارد که آنرا (توفگه) یا (توووگه) یا تووووگی خوانند . توو و توف و توف و توو در لهجه‌های ایرانی ، همه جا بمعنی آفتاب و نور خورشید بکار رفته است و گاه‌های گاه روز در زبان فارسی (آفتاب) نامیده میشود خود از جزء توو = تاب متشکل است . چشمه توووگه در زمستان یخ می‌بندد و ستونی از یخ مانند میل استوانه‌ای یخین بوجود می‌آورد که گفته‌اند گهگاه به ستبری تنه یک درخت کهن جلوه میکند . این میل یخین شصت روز پس از نوروز می‌شکند و چنان مینماید که صدای شکستن آن تا آبادی مریون که در اول دره مریون واقع است و گاه تا آبادی‌های دورتر بگوش می‌رسد . روز وساعت و دقیقه شکست آنرا مردمان آبادیهای اطراف نزدیک چشمه بطور درست میدانند و

« آقای دکتر احمد اقتداری وکیل پایه یک دادگستری از محققان صاحب نظر .

خوب بخاطر ه دارند و در آن روز نیایش میکنند و آداب و رسوم از شکر و دعا بجای می آورند و اوراد و اذکاری میخوانند و از فردای آنروز بکار و کوشش در باغبانی و زراعت و کشت و کار و آبیاری می آغازند و آنرا مبداء حرکت و جنبش جدید بحساب می آورند و عقیده دارند درست ده روز بعد از آن ، یعنی بروز هفتادم بعد از نوروز ، آن ستون یخین فرومی افتد و از این تاریخ است که خورشید تابناکتر و حرارت آن بیشتر و آغاز تابستان فراهم رسد .

در زبان مردم یاسوج (یاسیج) و آبادیهای تنگ مریون ، این سه بیت سخن ساده روستائی آهنگ دار بجای مانده است :

شصتم ، شکستم	هفتادم افتادم
بحق ای پیر	زمین ای میل
ای افته وری گل	آوائی بو

یعنی بروز شصتمین پس از نوروز شکستم و هفتادمین روز افتادم به این پیر سوگند که از میان این میل بر زمین افتادم و آب شدم .

بر زبان مردم است که شازده حسن پیری است که در آنطرف بستر رود مریون اقامت داشته و بیماری را بر سر این چشمه و بیمار دیگری را که خادم سیاه او بوده شفا بخشیده و بر اثر فرو کردن شمشیر شاهزاده بر زمین بدست خدمتکارش در کنار بنه شاهزاده درختی سبز شده که آنرا چش میزک^۶ نامند و در تمام منطقه بی نظیر است این درخت مقدس است و بر آن دخیل بندند و نذورات هدیه کنند و گروهی معتقدند این درخت سبز سایه گستر همان شاهزاده معجز گراست که در سوراخ بن چشمه فرورفته و زمستانها قدمی افزاد و به آغاز تابستان می شکند و فرومی افتد تا سبب آبادانی و آبیاری و کشت و کار گردد و سرما و یخبندان رخت بر بندد و آن درخت سبز خود آن شاهزاده است که بهنگام بهار و تابستان سبز و خرم برجای استوار است .

توجه باین نکته خالی از فایده نیست که مردمان این ناحیه معتقدند که نهری و شرف و بسیجان سه دختر مقدس بوده اند که در سه نقطه کوههای این منطقه مدفونند و آن سه نقطه را بنام آن سه دختر مهریون و شرف و بسیجان خوانده اند و امروز هم زیارتگاههای آن سه دختر بهمان نامها خوانده میشود و یکی از آن سه مهریون است که در کنار رود مهریون قرار دارد و در دو نقطه دیگر نیز زیارتگاهها بر کنار یا نزدیک رودی و آبیگیری واقع است . اما شاهزاده حسن نامزدیا عاشق یا حامی مهری بوده که در دره مهریون معجزه گر گشته و هر سال بهیکل ستون یخین ستر از درون چشمه بر میخیزد و عمری کوتاه دارد اما حیاتش جاودانی است و بزستان دیگر دوباره بر میخیزد و بتابستانها میبرد .

سخن از مهری و مهریون و آب و جاودانگی و برافشاندن نورودانه و خرمن و میوه و

درخت و خوشه و زوال سرما و ظلمت و شکستن و افتادن ستون یخین ، آنهم بعد از شصت روز و هفتاد روز ، که هر دو مغربی از اعداد ۷۰۰ است مارا بیاد مهربرستی و ناهید و تیر برستی و «آبان پشت» و «تیر پشت» اوستای کهن می اندازد .

در نزدیکی های دره مهریون یا سوج ، دره دیگری با کوههای پوشیده از برف و مناطق سردسیر پر گل و گیاه وجود دارد که محل ییلاق قسمتی از طوائف قشقائی در قسمتی از مراتع کوهستانی آن بنام (کاکون) است . در آبادی کاکون که بر سر راه کوهستانی آبادی وناحیه (کوه مهر) قرار دارد ، از يك آموزگار عشایری قشقائی بنام **کرم اله مرادی کشکولی** خواهش کردم در زمینه شصتم و هفتادم تحقیق کند و برای من بنویسد در نامه این دوست آموزگار که خود قشقائی است و ساده دل و علاقه مند ، چنین آمده است :

در ایلات قشقائی و شاید بهتر باشد بگوئیم در طایفه کشکولی قشقائی که خود او از آن مردم است و در میان آنان زندگی میکند : «... ده روز از اسفندماه راروی سال نو حساب می کنند یعنی نوزدهم و یابستم اسفند را آغاز سال نومی شمارند و این ده روز روی ۱۲ ماه سال می گذارند و ده روز آخر سال رسمی را به سال بعد می برند و این محاسبه برای آنست که بتوانند گوسفندان خود را زودتر باغل ها برند و زودتر ، یعنی پیش از آغاز بهار رسمی ، از اغل ها بدر آورند . در سالهایی که باران نمی بارد یا بارندگی کم است مردمان ایل نشین معتقد می شوند که مرده ای را با آب باران شسته اند و بایسد چهل روز از باران پیشین که با آن مرده شسته اند بگذرد تا دوباره باران بیارد و آنرا (چله کشی) می نامند ، هم آنان می گویند که بروز گاران کهن ، پیرزنی را پسری بوده است که کود نام داشته است . او روز هفدهم از چله بزرگ برای شکار به کوهستان می رود و چون باز پس نمی آید پیرزن در جستجوی فرزندش به کوهستان می رود و در تاریکی شب چوبی را که برافروخته و آتشین بوده در دست می گیرد . آن چوب را (چلوس) گفته اند و چون پسرش را باز نمی یابد این ترانه را می سراید :
احمدم رفت و نیامد ،
محمدم رفت و نیامد ،
چلوس را برمی دارم و
دنیا را آتش می زنم .

مردمان ترک زبان کشکولی قشقائی معتقدند اگر این چلوس آتشین که آن پیرزن رها می کند بر زمین افتاد باران نمی بارد و هوارو بگرمی می رود و اگر بر درختان افتاد هوا رو به سردی می رود و اگر در آب بیفتد باران می بارد و می گویند چون ۳۶ روز از زمستان بگذرد هوا با اندازه نفس يك کلاغ گرم میشود و این آغاز آن شبی است که پیرزن مادر کرده کوهستان می رود تا فرزندش را باز یابد و چون ۴۵ روز از زمستان بگذرد هوا به اندازه نفس يك گاو گرم میشود و باران می بارد و سال خوب کشت و کار و گیاه و سبزه و علوفه فرامیرسد . در این فراوانی علوفه و گیاه و سبزه است که چوپانان میخوانند : (شصتم

نشتم ، هفتادم افتادم) یعنی در شصت و نهم روز پس از نوروز چوپان میتواند بشیند و بسمتای
چرای گوسفندان آرام گیرد و بی زحمت غذای گوسفندان را داشته باشد و چون هفتاد روز
بعد از نوروز فرارسد (کردک) را که لباس روپوش پشمین چوپانی است از تن فرو اندازد و
از نسیم لذت بخش کوهستان بهره گیرد بی آنکه سرما او را بیازارد .

جای بحث در اختلاف میان ۳۶ و ۴۵ یعنی عدد ۹ و بجای گفتگو از عدد ۱۷ که میندا
تقویمهای شبانی است و بحث از عدد ۱۱ یعنی اختلاف ۱۹ اسفند با ۲۹ اسفند یا ۳۰ اسفند
در این مختصر نیست و این بحث را برای ارباب اطلاع و کسانی که در گاهشماری چوپانی
کار میکنند باز می گذارم . اما کیفیت تأثیر عدد ۱۰ و ۲۰ و ۳۰ مانند عشره ، ده بار و صد بار
او را (مسلمانی) و ۲۰ و ۲۱ نسک اوستا و عدد چهل که مضرب ۲۰ و ۱۰ و ۴ و ۵ و چهار باد و
و چهار فصل و چهار موسم و چهار جهت است و عدد شصت که خود مضرب ۶ و شش جهت
و شش روز ایام خلقت است و هفتاد که خود مضروب ۷ عددی که تا با امروز مرموز و مقدس
بجای مانده است و تأثیری که در زندگی و مبادی کار و کوشش و بهره برداری و فعالیت
شبانی و زراعی و دهقانی مردمان سرزمینهای مختلف ایران زمین دارد غیر قابل انکار
است . شاید آنچه را که در دره مریون که کیلویه با عنوان شصتم و هفتادم میخوانند و
آنچه را طوایف قشقایی در همسایگی آنها با همان عنوان بزبان میآورند با آنچه که در تورانیخ
قدیم خراسان میخوانیم که : ز بعد هفتاد ، یه برفی افتاد . بحق این پیر به قد این میل
ارتباطی و پیوندی باشد که محتاج تحقیق دقیق است .

1_ Toovgey

2_ Towv

3_ Toof

4_ Towf

5_ Towv

6_ Chash_Mizak

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طبال

طبل می زن همی به استبجال .

همه بطلال و ما همان طبال .

حدیقه سنائی

با پسر گفت : مردك طبال ،

میر پازین و میر پسرارین ،